

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راجع به معنای حَجَّةُ الاسلام و وجوبِ مرةً واحده ديروز عرض شد كه: حَجَّةُ الاسلام يك مرتبه واجب است و اعاده نمي‌شود، گرچه ممكن است به عِللي حج براي سنوات بعد واجب باشد؛ بنذر او شبيهه او مصلحهٔ ولكن آن وجوب حج، وجوب حَجَّةُ الاسلام نيست. وجوب حَجَّةُ الاسلام همان مرةً واحده است، الي آخر العمر.

منتهي آن حَجَّةُ الاسلام در ظرف تكليف خاص خودش واجب مي‌شود، يعني اگر فرض كنيد يك شخصي - ديروز بحث عبد و آمه و اين‌ها را كرديم - در حال عبوديت اَحَجَّ به مولاه، اين شخص يُعَد حَجَّةُ الاسلام و اگر تا آخر عمر اين ادامه پيدا كند، اين حَجَّةُ الاسلام صدق مي‌كند، يعني اگر به عبد بگويند شما حَجَّةُ الاسلام را انجام دادى؟ مي‌گويد بله انجام دادم. انجام داده رَقَّ است در حال رَقِيَّت است مي‌گويد حَجَّةُ الاسلام را انجام دادم.

دليل براي مسأله اين است كه اگر مولا در سنوات بعد ذهاب حج را به اختيار عبد بگذارد و افراى اين را ببرند، يعني مال در اختيارش بگذارد يا اين كه اجازه بدهد مثلاً افراى اين عبدش را به حج ببرند عبد مي‌تواند قبول نكند، چرا؟ چون حَجَّةُ الاسلام انجام داده با اين كه اين در اختيارش است، مولا مال در اختيارش گذاشته، زاد و راحله در اختيارش مي‌گذارد، خود مولا بذل مي‌كند، بذل زاد و راحله مي‌كند يا اين كه دوستان مولا با اذن مولا اين را مي‌خواهند به حج ببرند، عبد مي‌تواند بگويد كه من حَجَّةُ الاسلام را انجام دادم ديگر نمي‌روم، مي‌تواند. درست؟ اين دليل براي اين است كه قد قضي حَجَّةُ الاسلام، ولي خب اين مرةً واحده اين مرةً واحده يعني همين، يعني مرةً واحده مادامي كه عبد، عبد است. و در تحت رَقِيَّت است اين مرةً واحده به مرةً ثانيه متبدل نخواهد شد.

حالا اگر عبد آمد و معتق شد، آمد خُرَّ شد خب متبدل موضوع است، باز مرةً واحده حَجَّةُ الاسلام واجب است. نه بيشتر يعني حالا اِمَّا در عرفات اين عتق براي او حاصل بشود مثل اين كه در روايت امام صادق بود كه آن حَجَّةُ الاسلامش به حساب مي‌آيد يعني آن حَجَّةُ الاسلام عبوديت بر مي‌گردد به حَجَّةُ الاسلام حرّيت؛ از آن حالت عبوديت بواسطه انقلاب موضوع بر مي‌گردد به حرّيت، هيچ اشكالي هم پيش نمي‌آيد يا اين كه خودش بعداً مستطيع بشود يك حَجَّةُ الاسلام هم بر او واجب مي‌شود. پس در واقع در اين صورت اين نقض وجوب حَجَّةُ الاسلام مرةً واحده نشد، حَجَّةُ الاسلام مرةً واحده به وضعيت خودش باقي ماند منتهي موضوع در اين جا متبدل پيدا کرده است.

موضوع عبد و رقیّت یک حَجَّة الاسلام دارد، و موضوع حریت یک حَجَّة السلام دارد. با هم فرق می کند. نظیر این مسأله در مورد کسی است که او را به حج ببرند در آن جا هم مطلب به همین کیفیت است. البته دو تا یکی او را به حج ببرند حالا اونی که او را به حج ببرند آن را الآن روایتش را عرض می کنیم: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ أَيُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْهُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَمْ هِيَ نَاقِصَةٌ قَالَ بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَةٌ» این کفایت از حَجَّة الاسلام می کند، حج تامه است. این جوابی که حضرت دادند به این شخص که فرمودند: به عنوان حَجَّة تامه و نفرمودند حَجَّة الاسلام. این یک وقت شبهه نشود بر این که منظور در این جا حَجَّة الاسلام نیست؟ چرا؟ چون جواب مطابق با سؤال است، سؤال از تمامیت و نقصان نکرده، چون در مرتبه ناقص و تام، فاسدی بین آن دو نیست. ناقص به معنای باطل نیست که حج باطل باشد، یا یک جزئش ناقص باشد و باید تدارک کرد. مثل این که کسی روز دوازدهم سنگ نزده، رمی نکرده این باید رمی کند و بعد از مکه باید بیاید رمی کند و برود. یا این که یک شخصی نماز طواف نخوانده و باید بیاید نماز بخواند، و امثال این.

این نقصان حج در این جا اخلال به حج نیست بلکه نقصان حج منظور عدم از برائت ذمه است. یعنی ذمه بری شده یا نه؟ حج تام یعنی حجی که مورد قبول است حج پذیرفته شده. خب این شخص سؤال می کند آیا این حج او حَجَّة الاسلام است حضرت می فرمایند که: بله، این حج او حج تمام است. یعنی حَجَّة الاسلام حساب می شود.

آن وقت استفاده ای از این روایت می کنیم این است که اگر سال بعد باز بعضی از اخوان بخواهند او را به حج ببرند، این دیگر می تواند قبول نکند. چرا؟ چون حج تام خودش را انجام داده و طبق این روایت حجش تمام است. بعد از حج تمام که همان حَجَّة الاسلام است خب دیگر حجی واجب نیست، یا این که اجیرش کنند برای مکه می تواند قبول نکند، حمله دار باشد و کاروان ببرد، می تواند قبول نکند. چون حج را بصورت تام در این جا انجام داده است.

این روایت، روایتی است که بر این مسأله دلالت دارد. یا روایت دیگر که باز سندش فرق می کند، که «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَقِيرٌ اسْتَفْحَجَ بِهِ أَنَا مِنْ أَصْحَابِهِ» این روایت یک قدری صریح تر است «أَقْضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ»^۱ این دیگر صریح است؛ نعم به همان حَجَّة الاسلام می خورد این جا دیگر تامه نیست، حضرت صریح می فرمایند چیزی اضافه نمی کنند، این روایت هم دلالت می کند این حجی را که انجام داده تمام است.

^۱ - وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱.

شیخ فقط این دو روایت را ذکر کردند، من ندیدم، حالا خودتان بروید نگاه کنید ببینید نظیر این دو روایت هست یا نه؟ البته هرکجا هست صحیح و مُسند و موثّق است. در این جا مطلبی که در این روایت حضرت است می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» این مثل آن رقیّت می شود چون موضوع در این جا تفاوت کرده، آن موضوع در حال فقر بود این در حال غنا است آن در حال عُسْر بود این در حالت یُسْر است، یک شخصی خودش عُسْر را انتخاب می کند. آن اشکال ندارد، ولی یک شخصی مُعَسِر است کسی که اعسار دارد در اعسار است، آن یک تکلیف دیگری دارد. با آن فردی که او این جنبه را ندارد آن را عرض کردم، حالا هم توضیح می دهم، لذا امام علیه السّلام می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» واجب است که حج را انجام بدهد «قُلْتُ هَلْ تَكُونُ حَجَّتُهُ تِلْكَ تَامَّةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ يَكُنْ حَجًّا مِنْ مَالِهِ قَالَ نَعَمْ قُضِيَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ تَكُونُ تَامَّةً»^۱. حَجَّةُ الْإِسْلَام را انجام داده و تامه است «وَلَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَإِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ»^۲. اگر این به یُسْر رسید واجب است که؛ فلیحج، دوباره حجش را انجام بدهد.

نظیر این که دوباره باید انجام بدهد روایاتی است که مربوط به اعاده است روایت از کافی است؛ «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحْبَبَهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ» این حجش حساب می آید «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ كَانِ عَلَيْهِ الْحَجُّ» بر او واجب است باز این حج را انجام بدهد، این هم یک روایت.

پس از این جا استفاده می شود که مرتبه عسر با مرتبه یُسْر از نقطه نظر تعلق تکلیف دو تاست، یک شخصی در عسر است و افراد او را به حج می برند می گویند با ماشین خودمان داریم می رویم تو هم بیا برویم. خودش در عسر است و نمی تواند پیاده هم برود، قدرت ندارد، زاد ندارد، راحله ندارد، هیچی ندارد. همین فقط یک دست پیراهن و شلوار دارد، چه خوبه آدم این طوری باشد ها. دیگر بی خیال.

گفت عاقل مشو تا غم دیوانگان خوری دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند^۳

آنهایی که عاقلند هی تو سرشان می زنند، آنها که دیوانه اند راه می روند هرهر می خندند می گویند شما بزنید تو سرتان، عوض ما هم بزنید.

یا به قول اینکه می گفت:

هیچی ندارد می گوید آقا بیا سوار شو برویم، این در حال عسر است. این یک موضوع است. او را می برند، الآن برای او این مسأله حاصل شده و او را می برند آیا واجب است قبول بکند، یا می تواند قبول نکند؟

۱- همان.

۲- همان.

۳- شعر از شجاع کاشی

بر او واجب است که قبول کند. چرا؟ چون می‌گویند بیا برویم نمی‌تواند بگوید نه، نمی‌آیم.

أَحَبُّهُ رَجُلٌ اگر او را حج ببرند باید برود. یعنی بگوید بفرمائید؛ دارند می‌برندش، نمی‌تواند بگوید نه من این کار را نمی‌کنم و نمی‌آیم. این حَجَّش حَبَّةُ الْإِسْلَامِ است. هیچ تفاوتی با سایر حج‌ها ندارد، ولی حجی است که در حال عسر انجام شده است، خدا می‌خواهد بنده‌اش وقتی که حج انجام می‌دهد در حال یُسْر باشد، با اختیار باشد، با اراده خودش باشد و استقلال داشته باشد، در حرکت و در مسیر نه اینکه ببرندش، اینکه الآن به این صورت انجام داده این تعلق تکلیف به زمان عسر و حَبَّةُ الْإِسْلَامِ است.

و لذا اگر در سالهای بعد هم بخواهند به این کیفیت او را ببرند می‌تواند نپذیرد، و قبول نکند بگوید من حَبَّةُ الْإِسْلَامِ را انجام داده‌ام، ولی اگر همین شخص به یُسْر رسید، تبدل موضوع می‌شود، لذا حضرت می‌فرماید فعليه أَنْ يَحُجَّ.

حالا با توجه به این قضیه فتوای مرحوم شیخ که می‌فرماید این روایت دلالت بر استحباب میکند، از کجاست؟ از کجا مرحوم شیخ می‌فرماید که این مستحب است؟ قوله عليه السلام وَ أَنْ أَيْسَرَ فليحجَّ محمولٌ على سبيل الاستحباب يدلُّ على ذلك الخبرُ الأول. خبر اول دلالت می‌کند؟! این که هیچ دلالت بر این مسأله نداشت. چون روایت در آن استحباب نبود، بلکه در روایت صراحت یا ظهور در وجوب بود؛ و قوله عليه السلام في هذا الخبر إذاً قد قضى حَبَّةُ الْإِسْلَامِ، ایشان همان اشتباه برایشان پیدا شده اینکه در این خبر دارد و قد قضى حَبَّةُ الْإِسْلَامِ و تكونُ تامة و ليست بناقصة يدلُّ على ما ذكرنا؛ دلالت می‌کند بر این که دیگر حج بر او واجب نیست، مرحوم شیخ دلالتش این است که؛ مگر حضرت نگفتند قضی حَبَّةُ الْإِسْلَامِ و ليست بناقصة و تكونُ تامة. ما بعد از اتمام حج، چیز دیگر نداریم، حَبَّةُ الْإِسْلَامِ هم انجام داده بود، و وجوب هم انجام داده خب بعدش چیست؟ بعدش ناقصه، پس این فلیحج استحباب می‌شود.

در حالتی که ما می‌گوئیم، نه! چرا شما فلیحج را استحباب می‌گیرید؟ بیا حَبَّةُ الْإِسْلَامِ را تفسیر کن، امام علیه السلام که می‌فرماید فلیحج از کجا شما این یحج را حمل بر استحباب می‌کنید؟ مگر یحج - حالا نمی‌گوییم صراحت دارد - مگر ظهور در وجوب ندارد؟ چه اشکال دارد یک نفر حج تمام انجام بدهد و بر او واجب باشد یک حج دیگر انجام بدهد؟ اگر یک حج تمام انجام بدهد آیا به نذر و شبه نذر و امثال ذلک در سنوات مقبله آیا حج برایش واجب نمی‌شود؟! چون حج واجب انجام داده؟! بله واجب می‌شود.

ما می‌گوئیم همان علت وجوب حج در آن موقع الآن بصورت دیگر که یُسْر است برای او حاصل شده است. خب چرا حَبَّةُ الْإِسْلَامِ را دوباره انجام ندهد؟ اینها می‌گویند ما یک حَبَّةُ الْإِسْلَامِ بیشتر نداریم، خب ما هم می‌گوئیم یکی بیشتر نداریم، حَبَّةُ الْإِسْلَامِ در یُسْر یک حَبَّةُ الْإِسْلَامِ است. لذا اگر شخص در حال یُسْر حَبَّةُ الْإِسْلَامِ انجام بدهد تا آخر عمر دیگر واجب نیست، ما هم همین را می‌گوییم، چرا ما بیائیم روایت را

تحریف کنیم آیا برگرداندن ظهور فلیحج یا فعلیه آن یحج یا یجبُ علیه واجبٌ که در مورد عبد بود، آیا این تحریف روایت نیست؟! یعنی ظهور یحج را ما بدون قرینه و بدون دلیل حمل بر استحباب بکنیم خب به چه دلیلی؟ جناب شیخ در این جا چه قرینه‌ای ارائه می‌کنند؟! تا ما هم بفهمیم، خب ما نفهمیدیم فکر می‌کنیم می‌فهمیم، لذا مرحوم شیخ می‌فرماید که: «يَدُلُّ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ وَمَا أَتَبَعَ مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ الْمُرَادُ بِهِ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْإِسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ إِذَا قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَلَيْسَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا النَّدْبُ وَالْإِسْتِحْبَابُ» هذا اول الكلام، این نکته‌ای است که تا بحال فقها از این مسأله - این یکی از موارد است - غافل بودند.

«وَالْمُعْسِرُ إِذَا حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ فَقَدْ أَجَزَّاهُ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ مَا لَمْ يُوسِرْ فَإِذَا أَيْسَرَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ» نظیر این مسأله، مسأله‌ای است که شخص معسر نیابتاً برای غیر خودش حج انجام دهد. اگر در یسر باشد نمی‌تواند از غیر انجام دهد، تا حج بر ذمه کسی هست نیابت باطل است و نمی‌تواند انجام دهد. کسی می‌تواند نیابت انجام بدهد که یا حجة الاسلام را انجام داده، یا این که در عسر است و هنوز تعلق تکلیف حج به او ثابت نشده است. پس وقتی که این شخص حج از غیر انجام می‌دهد معنایش این است که تکلیف هنوز نیامده چون هنوز حج انجام نداده مؤسر نیست، یعنی در یسر نیست. روایت می‌فرماید؛ که این هم مثل همان است.

لذا ما دوتا را در یک قسم آورديم «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» خیلی عجیب است، یعنی شخص رفته نیابتاً انجام داده حضرت می‌فرماید این حجة الاسلام خودش حساب می‌شود. خب این دیگر خیلی عجیب است! حج را اصلاً برای خودش انجام نداده! این را داشته باشید آن وقت که ما می‌رسیم به این مسأله که شخص در یک ماه دو تا عمره نمی‌تواند انجام بدهد ولو این که نیابتاً باشد، آن جا که رسیدیم آن وقت معنایش روشن می‌شود؛ که شخص در واقع خودش دارد این حج را انجام می‌دهد، گر چه نیابتاً از طرف یکی دیگر انجام بدهد.

ولی حاج معتمر اوست لذا اگر فرض بکنید که آن شخص حج را دارد از طرف دیگری انجام می‌دهد، و حج هم مستحب است، یعنی شخص خودش حج را انجام داده است؛ زاد و راحله به یک نفر می‌دهد می‌گوید برو از طرف من یک حج انجام بده این می‌شود نیابت، حالا در موقع حج باید حلق کند یا نه؟ این که دارد از طرف او انجام می‌دهد، او هم که حجش مستحب است، این باید حلق کند از چه؟ - پس ببینید چقدر مطالب از این روایت داریم بیرون می‌آوریم - با این که آن کسی که دارد انجام می‌دهد بر او حج واجب نیست، یعنی فرض کنید که یک نفر ده بار مکه رفته، امسال نمی‌تواند برود، پول می‌دهد می‌گوید آقا از طرف من برو مکه خب این حجش مستحب می‌شود دیگر، ولی این شخص چون حج اولش است این باید آن جا حلق کند مثل یک حاجی، چرا؟ چون این حجة الاسلام حساب می‌شود، وقتی که حجة الاسلام حساب می‌شود بایستی که

سایر آداب و شرایط حَجَّةِ الْاِسْلَام را انجام بدهد «يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْاِسْلَام» یعنی این را به پایش می‌نویسند، اگر تا آخر عمر در حال اعسار بود این کفایت می‌کند. در حال اعسار بودها! در حال یسر نه. بعد می‌فرماید: «قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَجَّةُ الْجَمَالِ تَامَةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَةٌ قُلْتُ حَجَّةُ الْأَجِيرِ تَامَةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَةٌ»^۱ حضرت می‌فرماید: تامة. همه این‌ها تامة هستند، همه این‌ها حجشان تمام است و همه این‌ها حَجَّةِ الْاِسْلَام است.

حالا وجوبش نسبت به یسر «عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ حَجَّ عَنْ إِنْسَانٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ مَا يَحُجُّ بِهِ وَيَجِبُ عَلَيْهِ الْحَجُّ»^۲ حج برایش واجب است، این‌جا می‌بینیم مرحوم شیخ می‌فرماید: در این‌جا دلالت بر وجوب می‌کند، خب چطور دلالت بر وجوب می‌کند؟ این‌که با آن فرق نکرد! مگر این حَجَّةِ الْاِسْلَام را جناب شیخ بالا فرمودند دلالت بر استحباب می‌کند؟! چطور شد باینکه تَجْرُ بَائِي لَا تَجْرُ؟ تَجْرُ می‌دانید معنایش یعنی چه؟ چطور آن روایتی که پشت این صفحه راجع به حَجَّةِ الْاِسْلَام است می‌فرماید که: ما یک حَجَّةِ الْاِسْلَام بیشتر نداریم، پس بقیه‌اش استحباب می‌شود.

آنجا دلالت بر استحباب می‌کند، اما روایت معاویه بن عمار را که می‌گوید: «يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْاِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» این‌را حمل بر وجوب می‌کنید؟! چون می‌گوید که: وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ يَجِبُ، اصلاً خودتان هم می‌فهمید چه دارید می‌گوئید؟! آنکه دلالت بر وجوب می‌کند این است! چطور شما صفحه قبل گفتید دلالت بر استحباب می‌کند؟! شما که گفتید یک حَجَّةِ الْاِسْلَام بیشتر نداریم، حجبی را که شخص در حال اعسار انجام می‌دهد. مگر طبق این روایت حَجَّةِ الْاِسْلَام نیست؟! پس چرا می‌گوئید در حالت یسر باید حَجَّةِ الْاِسْلَام را دوباره بیاورد؟! این دو فتوی از کجا در آمده؟! آن وقت شما دیگر بدانید این‌که ما خیلی به نظرات آقایان توجه نداریم برای چیست؟! «حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ» خب این بندگان خدا هم تقصیر نداشتند هر کسی یک سعه‌ای دارد.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ مرتضی حائری را، ما یک وقت خدمت ایشان بودیم؛ با مرحوم آقا آمده بودیم قم و رفته بودیم منزل ایشان، مرحوم آشیخ مرتضی خیلی دقیق بود، مثلاً یک روایت را که ایشان می‌آمد بررسی می‌کرد، هی اینورش می‌کرد، هی آنورش می‌کرد، و چیزهای مختلفی از آن استنتاج می‌کرد، واقعاً ما از ایشان از این نظر خیلی استفاده کردیم، من عمده استفاده فقهی‌ام را از ایشان کردم، و حدود شش سال بود که ما درس آشیخ می‌رفتیم و ایشان یک مطلبی فرمودند: که آقا من نمی‌دانم این فضل خداست بر من، ما سواد

۱- همان.

۲- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۵.

نداریم و پدر ما، ما را به مکتبی فرستاد که من نمی‌دانم در این بحث‌ها و مطالعات که می‌کنم، وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم از شیخ طوسی فکر من جلوتر می‌رود، و صائب‌تر است و عمیق‌تر است.

بنده خدا در مقام اثبات مسائل و ابراز نبود، حالش را داشت می‌گفت، وضعیت حالش را می‌خواست بگوید.

این را می‌خواهم برایتان عرض کنم که ما فقط نسبت به چهارده نفر باید خط قرمز داشته باشیم، بقیه افراد هر که می‌خواهد باشد، البته حالا اولیاء خاص که آن‌ها جای خودشان هستند، بقیه هر که می‌خواهند باشند، به هر درجه‌ایی می‌خواهند باشند از مقام علمی و فقهی و امثال ذلک، ما در این‌ها خلاصه نباید متوقف بشویم و در عین حال نباید بی‌احترامی کنیم.

توقف در این‌ها بزرگترین سَم مهلک برای یک طلبه است، که طلبه بخواد فکر خودش و ذهنیت خودش را متوقف و ثابت نگه دارد در کلمات اعلام و در بیانات اعلام. و این مسأله را خیلی باید ما مد نظر قرار بدهیم.

شما ببینید در یک صفحه در کلام مرحوم شیخ تناقض است در همین جا دیدید دیگر، پشت صفحه می‌گوید مستحب است این‌جا می‌گوید واجب، در حالتی که هر دو روایت هم حَجَّة الاسلام دارد، این که نشد! یک بام و دو هوا که ما نداریم، اگر حَجَّة الاسلام است خب این‌جا هم بگویید: یَجِبُ علیه.

تو که داری تأویل می‌کنی تا آخرش برو. اگر امام صادق هم بیاید ده تا قَسَم حضرت عباس بخورد؛ که واجب است. شما می‌گویید منظور استحباب است؟! امام باید تجدید نظر کند، استغفرالله. این روایت موسی بن قاسم، همین مسأله است.

البته کتاب مرحوم شیخ طوسی کتاب بسیار مهمی است و کتاب تهذیب کتابی است که هیچ طلبه‌ای غنی و بی‌نیاز از این کتاب نیست. بسیار کتاب مهمی است و روایاتی را هم که خود مرحوم شیخ جمع کرده - خدا رحمتش کند- بسیار از نظر دسته بندی در روایات خیلی کتاب مفیدی است. مرحوم آقا هم خیلی به بنده توصیه می‌کردند یکی از مبسوط شیخ و یکی از تهذیب شیخ هیچ وقت شما غافل نباش.

نظیر این قضیه روایت علی بن ابی حمزه از ابی بصیر است که ظاهراً ایشان دیگر در این‌جا نیاورده ولی روایت دیگر بنده دیدم غیر از این که راجع به کسی که از طرف دیگری نیابتاً برود که روایتش در وسائل است. خب این هم یکی از افرادی است که در این‌جا باز باید حجتش را اعاده کند، دیگر از افراد خب راجع به أمّ ولد هم که گفتیم، دیگر از افرادی که باید حج‌شان را اعاده بکنند افراد مخالف و یا ناصب هستند. روایت می‌فرماید که روایت از کافی است که نصفش را خواندیم که «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحْبَبَهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنَّ أَيْسَرَ بَعْدُ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ وَكَذَلِكَ النَّاصِبُ» حضرت در ادامه

خودشان می‌فرمایند که: ناصب «إِذَا عَرَفَ» وقتی که این مُتنبه بشود، مستبصر بشود «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» حج را باید انجام دهد «وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ»^۱ اگر چه قبلاً حج را انجام داده است.

این جا مرحوم شیخ این روایت را حمل بر استحباب کردند خیلی جای تعجب است! یعنی این هم از آن قبیل است، دیگر حمل بر استحباب شده در حالتی که فعلیه دلالت بر وجوب می‌کند، بر اوست. دلالت بر وجوب می‌کند حال این که چطور دلالت بر استحباب می‌کند ایشان این مسأله را این طور توضیح می‌دهند و می‌فرمایند که: «مَحْمُولٌ عَلَى الْإِسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ مَتَى حَجَّ فِي حَالِ كَوْنِهِ مُخَالَفًا فَقَدْ أُجْرَاهُ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» وقتی که در حال خلاف و در حال مخالفت با اهل بیت و مخالفت با مکتب اهل بیت انجام بدهد حَجَّةِ الْإِسْلَام را انجام داده پس بنابراین حضرت می‌فرمایند: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» این معنایش این است که استحباب دارد؟!!

روایتی که در این جا دلالت بر استحباب می‌کند و به فرمایش ایشان صحیح است و دلالت بر استحباب هم دارد حالا ما یک توضیحی در این جا خواهیم داد، روایت صفوان است از «مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ» مخالف است، از عامه است «ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَالدِّيُونَةَ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ فَقَالَ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حضرت می‌فرماید که: فریضه‌اش را انجام داده «وَلَوْ حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ»^۲ اگر این دوباره حج را انجام بدهد بهتر است من این طور خوشم می‌آید.

حضرت می‌فرمایند: من این طور خوشم می‌آید که این حجتش را دوباره انجام بدهد، ولی فریضه‌اش را انجام داده است. «قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَهُوَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدِينٍ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ يَقْضِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ» قضا بکند بهتر است، آن جا می‌فرماید: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» این جا می‌فرماید: «يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ» این معنایش چیست؟ همان طور که مرحوم شیخ می‌فرماید در این جا معنای استحباب است.

«وَقَالَ كُلُّ عَمَلٍ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَضَلَّالَتِهِ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَرَفَهُ الْوَلَايَةَ فَإِنَّهُ يُوجِرُ عَلَيْهِ» تمام کارهایی که انجام داده نماز، روزه انفاقاتی که کرده اعمالی که انجام داده تمام است. «إِلَّا الزَّكَاةَ فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا» چرا؟ «لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصِّيَامُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ» این روایت، روایت صریح است. در این روایت صریح حضرت می‌فرمایند که قضا بر او نیست، چون مخالف است قضا ندارد.

۱- کافی ج ۴ ص ۲۷۴.

۲- التهذيب ج ۵ ص ۹.

البته این که حضرت در این جا می فرمایند که لَوْ أَنَّ رَجُلًا مَعْسَرًا يَقْضِي الْحَجَّ فِي رَجُلٍ مَعْسَرًا حَجَّ مِنْهُ، این معلوم می شود که آن حج بعدی رَجُلًا مَعْسَرًا حج استجابی بوده است. چون حضرت اَرْدَفَهُ بِنَاصِبٍ؛ بعد از حج معسر و بعد حج ناصب می فرماید که: فعليه الحج. شیخ آمده این را یکی از ادله برای حج استحباب شمرده است، منتهی حضرت در روایت بعدی فقط ناصب را توضیح دادند و گفتند کسی که مخالف است أَحَبُّ إِلَيَّ یا در روایت بعدی دارد أَنِّي لَأَكْرَهُ ذَلِكَ - حالا امروز شاید دیگر فرصت نشود - لَأَكْرَهُ ذَلِكَ از آن حجی که قبلاً انجام داده خوشم نمی آید. یا این که حضرت می فرماید: أَنِّي أَحَبُّ أَنْ يَعِيدَ أَنْ أَحَبُّ أَنْ يَحْجَّ.

این مسأله دلالت بر این مطلب ندارد. و ما نمی توانیم این را حمل بر استحباب کنیم چرا؟! چون ممکن است که دو مورد مختلفه النوعیه و متفقهة و المشتركة الجنسیة از عبادت واحد در یک سیاق واحد قرار بگیرد، در حالی که هر کدام از این ها نسبت به فصل ممیز خود دارای اختلاف باشند.

تلمیذ: تشخیص این موارد که اختلاف موضوع پیدا می شود، موارد خاصی دارد؟

استاد: خب این را انسان باید خودش بفهمد و از میان قرائن و از خود روایات باید در بیاورد که در این جا کدامیک از این ها مشمول کدام نوع تکلیف است. مثلاً فرض بکنید در خیلی از روایات داریم «وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا اسْتِئْلَامُ الْحَجَرِ وَلَا دُخُولُ الْكُعْبَةِ وَلَا الْهَرْوَكَةُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا الْحَلْقُ إِنَّمَا يَقْصُرْنَ مِنْ شَعُورِهِنَّ»

چون زن اصلاً تکلیف ندارد، بعضی از این ها خب کراهت دارد، کراهت شدید دارد، بعضی ها کراهت دارد، بعضی ها به صرف رفع قلم است. به موارد مختلف انسان از قرائن دیگر و جاهای دیگر می تواند خصوصیات فردی هر مورد را در این جا مشخص کند.

ولی در آنچه که خود نفس این روایت در مقام بیانش است فقط آن حکم مشترکش است که؛ رفع تکلیف الزامی است، فقط به این منوال. حالا این رفع تکلیف الزامی، چه برجای آن می نشیند، حرام می نشیند، کراهت می نشیند، یا مباح. این سه تا را از جای دیگر انسان بایستی که اثبات کند.

اما نظایر این روایات هم داریم، البته راجع به این روایت فردا صحبت می کنیم، به این شکل رها نمی کنیم. حالا نوبت فقها هم می رسد صاحب جواهر و این ها را ببینید.

باید این قسم بحث کرد؛ که اول بیابید روایات را ببینید، آنچه را که از روایات می فهمید چیست؟ اصلاً فرض کنید تا به حال فقهی نیامده، تا به حال هیچ صاحب نظری نیامده، صاحب رأی نیامده است.

ما مکلف نیستیم که از اول ببینیم شیخ طوسی چه گفته! شیخ طوسی هم مثل ما بود فرقی نداشت. ما مکلف نیستیم که ببینیم فرض کنید علامه و این ها چه گفتند. آنچه که ما تکلیف داریم و یک مجتهد، اول

چشمش را می‌اندازد به آیه قرآن و روایت، تمام شد. ببینید که از آیات قرآن و روایات، نسبت به این مسأله چه استنباط می‌کند.

وقتی مطلب برایش روشن شد حالا می‌رود به تقریرات جواهر باشد، مستمسک و امثال این‌ها از کتب فقهیه مثل حدائق - حدائق را حتماً مطالعه کنید، همراه با جواهر- را می‌بیند. تازه آن وقت وقتی نگاه کرد به کیفیت استدلال آن‌ها، یک میزان دستش می‌آید که هر کدام از این‌ها در چه درجه‌ای از معرفت و رشد قرار دارند، هر کدامشان چطوری هستند.

و این از اول یک مسأله خلافی بوده است. بارها من خدمت رفقا می‌گفتم تأسیس اصل‌هایی که در آمده معلوم نیست کدام آدم بی‌کاری آمده این‌ها را درست کرده است. قبل از اینکه مسأله‌ای درست بشود روایت آمده تمام این‌ها را بیان کرده است.

همه این‌ها تحریف ذهن است. یک مجتهد وقتی نگاه می‌کند باید از همان مجرای صحیح؛ صاف ذهنش را بدوزد به روایت که امام علیه السلام می‌فرماید. وقتی که مطلب را فهمید، مسأله را فهمید، و متوجه شد قضیه چیست، حالا ببیند دیگران چه برداشتی کردند، شاید دیگران به یک مطلبی رسیدند که ما نرسیده باشیم، شاید دیگران یک جهتی در ذهنشان هست، چه عیب دارد آدم برود و ببیند که مثلاً آن‌ها هم در این قضیه چه نظر داشتند، ولی باید از اول بار خودش را از همین روایت ببندد دیگر مسأله برایش تمام باشد، آن وقت مجال برای بحث هست.

اللهم صل على محمد و آل محمد